

دکتر محمدعلی ترابی *

چند مفهوم بنیادی در زبانشناسی معاصر :

تحلیل از دیدگاه دستور گشتاری

چکیده :

در این مقاله بعضی از مفاهیم بنیادی زبانشناسی معاصر از دیدگاه دستورگشتاری را مورد بحث قرار داده و سعی کرده ایم که سوء تفاهمهای غیرعلمی موجود در مورد این مفاهیم را روشن نمائیم. بعد از مقدمه ای کوتاه در زمینه نظرات چامسکی در مورد مطالعه زبان و ذهن، در فصل دوم سعی کرده ایم روشن کنیم که چرا بقول چامسکی زبان آئینه ای از ذهن انسان باید تلقی شود. در این زمینه سه تئوری مربوط به هم در مورد زبان را مورد بررسی و تحلیل قرار داده ایم: الف) تئوری در مورد ساختار زبان ب) تئوری در مورد

* عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه تبریز

فراگیری زبان و ج) تئوری در مورد کاربرد زبان. در فصل سوم روشن ساخته‌ایم که مفاهیمی نظیر "درست"، "قابل پذیرش"، "خلاف قاعده از نظر کاربرد" و "بندساخت از نظر معنایی" را نباید با مفهوم توصیفی "دستوری" اشتباه کرد. در فصل چهارم سعی کرده‌ایم به این سؤال مهم پاسخ دهیم که چرا فراگیری زبان فعالیت خلاق و قاعده‌مند بوده و چرا وظیفه یک زبان‌شناس در تدوین دستور یک زبان در واقع فرض مجموعه محدودی قواعد واجی، صرفی، نحوی و معنایی است که مجموعه بی‌نهایتی از جملات خوش ساخت زبان را می‌تواند تولید نماید. در فصل پنجم اشاره کرده‌ایم که زبان‌شناسی باید مجموعه مناسبی از داده‌های زبانی را در زمینه خوش ساختی و ساختار گردآوری نموده و در عین حال سعی نماید که فرضیهٔ جامعی را در مورد اصول حاکم بر زبان ارائه نماید.

۱- مقدمه

هدف این نوشتار معرفی و توضیح بعضی از مفاهیم بنیادی زبان‌شناسی معاصر است که بر پایهٔ نظریه‌های چامسکی و نیز زبان‌شناسی معاصر علمی تدوین شده است. چامسکی تئوری اصلی دستور گشتاری زایشی خود^۱ خود را در کتاب "ساختهای نحوی"^۲ در سال ۱۹۵۷ توضیح داده و تمایز بین روساخت زبان^۳ و ژرف ساخت زبان^۴ را در سال ۱۹۶۵ در اثر پراچ خود "جنبه‌هایی از نظریهٔ نحو"^۵ با روشن بینی دقیقی مطرح نمود. در تئوری "استاندارد گسترش یافته"^۶ در دههٔ هفتاد، او آرای زبان‌شناختی خود را در زمینهٔ نحو، آوا و معنا و ارتباط متقابل آنها تصحیح نموده و با توجه به پیشرفتهای گسترده در زمینه‌های مختلف علوم، بویژه در زبان‌شناسی، روان‌شناسی زبان، جامعه‌شناسی زبان، فلسفه و کامپیوتر در طول سه دههٔ گذشته تئوری جهانی خود را از دیدگاه فرضیه‌های

ارائه شده در "تئوری حاکمیت و وابستگی" ^۷ مطرح نمود. چامسکی برای نخستین بار در کتاب خود تحت عنوان "سخنرانی‌هایی در زمینه حاکمیت و وابستگی" ^۸ و سپس با گستردگی و عمق بیشتر در کتابهای "دانش زبان" ^۹ و "موانع" ^{۱۰} آخرین نظرات خود- بویژه در زمینه نحو زبان را مورد بحث قرار داد. ^{۱۱}

۲- رویکردهای درونی و برونی به زبان

چامسکی در کتاب "دانش زبان" وجوه تمایزی بین زبان برونی و زبان درونی قایل است. به عقیده چامسکی، زبان‌شناسی برون زبانی تحت تأثیر ساختگرایی امریکایی بویژه آرای زبان‌شناختی بلومفیلد ^{۱۲} بیشتر متوجه فرم زبان بوده و ساختارها- الگوها و شواهد زبانی را گردآوری کرده و به طبقه بندی و توصیف ویژگیهای آنها می‌پردازد. بدین ترتیب او زبان را به عنوان مجموعه‌ای از جملات در نظر می‌گیرد که "مستقل از خصوصیات و ویژگیهای ذهن ادراک می‌گردند" ^{۱۳} ولی زبان‌شناسی درون- زبانی، زبان را به عنوان ویژگی ذهن انسانی در نظر می‌گیرد و به بررسی دانش زبانی و نظام موجود در ذهن یا مغز اهل زبان می‌پردازد. در واقع تفاوت بین توانش زبانی ^{۱۴} و کنش زبانی ^{۱۵} که چامسکی در کتاب "جنبه‌هایی از نظریه نحو" مطرح می‌کند، به نحوی به تفاوت بین این دو رویکرد مربوط می‌شود.

حال این سؤال بنیادی مطرح است که اصولاً چرا ما باید به پدیده زبان و بررسی آن علاقمند باشیم؟ چامسکی پاسخی ذهن‌گرایانه به این سؤال میدهد. به نظر چامسکی دلیل اصلی مطالعه زبان آن است که زبان آئینه ذهن است. بدین معنا که با بررسی دقیق زبان ممکن است امیدوار بود که به فهم جامعتری از نحوه تولید و پردازش زبان توسط انسان برسیم. چامسکی معتقد است که با بررسی زبان، خواص و ویژگیهای ذاتی ذهن انسانی را می‌توان روشن کرد.

حال به این سؤال مهم می‌پردازیم که چه جنبه‌هایی از زبان باید در محور مطالعات ما قرار گیرد؟ به باور چامسکی در این زمینه سه نظریه مربوط به هم وجود دارد که هر مطالعه مبسوط زبان باید به آنها توجه کند: الف) نظریه ساخت زبانی ب) نظریه فراگیری زبان ج) نظریه کاربرد زبان.

نظریه ساخت زبانی در زمینه ویژگیهای ساختاری زبانهای طبیعی انسانی، و نظریه فراگیری زبان در زمینه نحوه فراگیری زبان و نظریه کاربرد زبان در زمینه تعامل دانش زبانی و غیرزبانی در تولید و فهم گفتار بحث می‌کند. منطقاً نظریه ساخت زبانی بر دو مورد دیگر باید مقدم باشد، چرا که بعد از دریافت اینکه زبان چیست می‌توان به نظریه‌هایی در مورد نحوه فراگیری و کاربرد آن پرداخت. شاید جای تعجب نیست که کار چامسکی در مرحله نخست کوششی برای پاسخگویی به نظریه ساخت زبانی است.

برای پاسخگویی به سؤال اول در زمینه نظریه ساخت زبانی باید به پرسشهایی در زمینه ماهیت زبان طبیعی انسانی، ویژگیهای ضروری و بنیادی زبان و خواص جهان شمول آن پاسخ گفت. نخستین قدم در این زمینه‌ها توصیف مبسوط دستور زبانهای ویژه (مثل انگلیسی و فارسی) است. بدین ترتیب ممکن است دستور زبان فارسی - انگلیسی و یا فرانسه و غیره را به رشته تحریر در آورد. بعضی از زبان‌شناسان به اعتبار مقام و نقش پرارجی که بخش نحوی در ساختار کل دستور دارد، دستور زبان را کم و بیش مترادف با نحو زبان می‌گیرند. از این دیدگاه، آنان مجموعه اصول و قواعد بنیادی^{۱۶} (و نه تنظیم کننده^{۱۷}) زبان را که مطابق آنها واژه‌ها در روی محور همنشینی تشکیل جملات زبان را می‌دهند نحو زبان (و یا از آن دیدگاه "دستور زبان") می‌دانند. با این حال بعضی دیگر از زبان‌شناسان دستور زبان را در مفهومی گسترده‌تر و شامل نحو و صرف و واج

شناسی می‌گیرند. اگر از تعارف غیرفنی و سستی و در بسیاری از موارد تجویزی از دستور زبان صرف نظر کنیم، آنگاه دستور را باید فرضیه‌ای درباره‌ی دانش زبانی گرفت که در اذهان گویندگان زبان وجود دارد و اساس کنش زبانی آنها را تشکیل می‌دهد. از این دیدگاه دستور یک زبان درعین حال شامل مجموعه‌ی قواعد و اصولی خواهد بود که نشان می‌دهد که چگونه، زبان را قالب ریزی کرده و سخن می‌گویند و یا به عنوان شنونده‌ی قالب شکنی کرده و می‌فهمند. واژه‌ی «دستور زبان» یا «گرامر» در این مفهوم فنی معنای وسیع‌تر از تعاریف متداول کتابهای دستور زبان مدارس را دارد. چرا که گرامر نه فقط شامل صرف (یعنی ساختار درونی واژه‌ها) و نحو (یعنی ارتباط و نحوه‌ی قرارگیری واژه‌ها در روی محور همنشینی) می‌باشد، بلکه شامل واج‌شناسی (بررسی سیستم واجی و واحدهای ممیز معنا و فراگویی اصوات) و جنبه‌هایی از معناشناسی (شناخت علمی معنا) نیز می‌گردد. زمانی که ما به چنین دستور زبانهای مبسوطی برای زبانهای مختلف رسیدیم، قدم بعدی در ایجاد نظریه‌ی ساخت زبانی، انتزاع خواص و ویژگیهای عام و جهانی مشترک زبانها خواهد بود؛ و این، موضوع دستور جهانی^{۱۸} یعنی بررسی همگانیها و جهانیهای زبانی می‌باشد.

از نظر چامسکی، که از دیدگاه ذهنی به دستور زبان می‌نگرد، دستور زبان مدل (یا توصیف سیستماتیک) آن تواناییهای زبانی گویندگان زبان است که آنان را قادر به سخن گفتن و فهم کامل زبان بومی می‌کند. چامسکی اصطلاح «توانش» گویندگان زبان را در این زمینه به کار می‌گیرد. بدین ترتیب گرامریک زبان مدل یا توصیف سیستماتیک توانش زبانی گویندگان اهل زبان می‌باشد. چامسکی واژه‌ی «توانش» زبانی (دانش بالقوه و ناآگاه در مورد اصوات، معانی و نحو گویندگان زبان) را در تقابل با «کنش» زبانی (برگردان آن دانش زبانی در

عمل و آنچه گویندگان در موقعیت ویژه واقعی بالفعل می‌گویند و یا می‌فهمند (قرار می‌دهد. دقیقاً همین وجه تمایز بین دانش زبانی و کاربردی است که باعث گردید سوسور^{۱۹} تمایزی بین "زبان"^{۲۰} (دانش گویندگان از زبان که "واقعیت اجتماعی"^{۲۱} است) و "گفتار"^{۲۲} (صورت فردی و کاربردی زبان) قایل باشد؛ و بلومفیلد به اهمیت "توزیع تبیینی"^{۲۳} اشاره کند (به عنوان مثال چون "دار" dar و "تار" tar دو واژه متفاوت در زبان فارسی با معانی متفاوت می‌باشند، لذا واجهای /d/ و /t/ بایستی واحدهای تقابل دهنده معنا در ساختار زبان فارسی باشند)؛ و پایک^{۲۴} وجه تمایزی بین مشخصات مربوط به -emic و -etic در زبان بازشناسد (به عنوان مثال دو صورت /t/ و /d/ در مثال بالا تقابل دهنده معنا، و در نتیجه واحدهای -emic بوده ولی تلفظهای مختلف و گونه‌های موضعی هر کدام از آن اصوات که با تغییر در معنی همراه نیستند واحدهای -etic خواهند بود)؛ و بالاخره سایپز^{۲۵} و آنگاه چامسکی به وجوه تمایز بین سیستم انتزاعی دانش زبانی (توانش) و کاربرد آن (کنش) تأکید نمایند. روشن است که کنش زبانی گویندگان معمولاً انعکاس ناقصی از توانش زبانی آنان است و اشتباهات مکرری ممکن است در کنش زبانی خود داشته باشند. چنین اشتباهات، به نظر چامسکی، "خطاهای کنشی" می‌باشند که ممکن است معلول عوامل متعددی باشند که ارتباطی با دانش زبانی و یا توانش زبانی آنان ندارند. از دیدگاه چامسکی، زبان شناسی اساساً باید تعریف توانش زبانی باشد چرا که در مرحله نخست باید معلوم کرد که گوینده بومی در زمینه زبان خود "چه می‌داند" پیش از آنکه به تأثیرات عوامل محل در این دانش پرداخت.

چامسکی به دو نوع توانش زبانی معتقد است: توانش دستوری^{۲۶} و توانش کاربردی^{۲۷}. توانش دستوری به نظریه ساخت زبانی و توانش کاربردی به

نظریه کاربرد زبان مربوط می‌گردد. کاربردشناسی^{۲۸} یکی از شاخه‌های زبان‌شناسی است که موضوع آن نحوه کاربرد زبان است. کاربردشناسی مشخص می‌کند که هنگامی که پیام زبانی از صراحت کامل برخوردار نیست، افراد چگونه موفق به درک مطلب یکدیگر می‌گردند. بی‌تردید اطلاعات غیرزبانی مانند دانش زمینه‌ای، باورهای فردی و پیش‌فرضها، در کاربرد و فهم جملات زبان نقش تعیین‌کننده‌ای را دارند. به عنوان مثال، اگر دوستی داشته باشیم که بگوید: "میدونی، خرابش کردم". اگر بر مبنای اطلاعات زمینه‌ای بدانیم که او امتحان رانندگی داشته، آنگاه استنباط می‌کنیم که در امتحان مربوط موفق نبوده است؛ یا اگر بر مبنای اطلاعات زمینه‌ای بدانیم که او کشتی گیر بوده و همان روز مسابقه کشتی داشته است، آنگاه استنباط می‌کنیم که او کشتی را به طرف واگذار کرده است. به طور کلی، همین توانش کاربردی اهل زبان است که آنان را قادر می‌سازد که اطلاعات غیرزبانی را در توجیه و فهم جملات زبان بعنوان مؤلفه‌ای مهم وارد عمل کنند. در مثال زیر:

او معتقد است که علی اشتباه می‌کند.

"توانش دستوری" (دانش ما از گرامر زبان) حکم می‌کند که بدانیم که در جمله مذکور، واژه "او" اصولاً نباید به "علی" اشاره کند. همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم، چامسکی اساساً به بررسی ساختار زبانی متوجه است تا به کاربرد زبان و بیشترین سعی خود را در متوجه تحلیل توانش (و نه جنبه کاربردی) زبان نموده است.

توانش دستوری اهل زبان در دو نوع "شم زبانی"^{۲۹} آنان منعکس است: شم در زمینه "خوش ساختی"^{۳۰} جملات و شم در مورد "ساختار"^{۳۱} جملات. در واقع در نتیجه وجود "شم زبانی" سخنگویان زبان است که به آنها توانائی

“داوری” در زمینه خوش ساختی و نیز ساختار ویژه جملات را می‌دهد. بطور غیرفنی، شاید همین شم زبانی را به احساس زبان بتوان تشبیه کرد. به طوری که بدون این احساس، امکان اندیشیدن در زبان و داوری در آن برای زبان آموز وجود نخواهد داشت. یکی از تفاوت‌های نظریات چامسکی با آنچه که قبلاً مطرح کرده است، نقش ارجداری است که او برای شم یا داوریه‌های اهل زبان قایل شده است. به عنوان مثال، اهل زبان، شم زبانی در مورد “قطع ساختی”^{۳۲} در زبان خود دارند؛ و کلماتی مانند “سرباز” را در زبان فارسی، نه به عنوان جمع دو تکواژ “سر+باز” بلکه به عنوان ساختار غیرقابل تجزیه و تقطیع تلقی می‌کنند. این “شم زبانی” شامل چهار جنبه متفاوت زبان می‌باشد: ۱- شم در زمینه واج شناسی (مطالعه اصوات زبانی و نظامهای صوتی)، ۲- شم در زمینه تکواژشناسی (مطالعه کوچکترین واحدهای با معنای زبان برای تشکیل واژه‌ها)، ۳- شم در زمینه نحو (مطالعه نحوه همنشینی و ترکیب واژه‌ها در روی محور همنشینی برای شکل جملات)، ۴- شم در زمینه معنانشناسی (مطالعه علمی معنا). بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که اهل زبان توانش واج شناسی، صرفی، نحوی و معنایی در زبان خود دارند؛ و همین توانش، در شم زبانی آنان در زمینه‌های واج شناسی، صرف، نحو، معنانشناسی، خوش ساختی و ساختار جملات زبان بومی منعکس می‌گردد. به علاوه، اهل زبان شم زبانی در مورد خصوصیات زبرزنجیری کلمات و جملات نیز دارند که در داوری آنان در زمینه الگوی صحیح تکیه، آرایش واجی (یا واج آرائی) و ساختار واجی زبان منعکس می‌باشد. به همین ترتیب توانش صرفی در شم زبانی سخنگویان زبان در زمینه خوش ساختی و ساختار صرفی، و توانش معنانشاختی در شم زبانی آنان در مورد خوش ساختی و ساختار معنایی زبان منعکس می‌گردد. به عنوان مثال، در زمینه معنانشناسی هر اهل زبان فارسی متوجه

است که جمله^{۳۳} این زن شوهر دارد^{۳۴} از نظر معنایی خوش ساخت ولی^{۳۵} این شوهر زن دارد^{۳۶} از نظر معنایی بدساخت است. علاوه بر اینها، اهل زبان در زمینه ساختار و روابط معنایی، مانند روابط هم مرجعها در جملات، ابهامهای مختلف (واژگانی، ساختاری و گشتاری)، هم معناها و مفاهیمی که در روساخت جملات، ظاهر نمی‌گردند نیز شم^{۳۷} زبانی دارند. توانش نحوی اهل زبان نیز در دو نوع شم^{۳۸} زبانی (شم^{۳۹} در زمینه خوش ساختی از نظر نحو و شم^{۴۰} در زمینه ساختار نحوی جملات) منعکس می‌گردد.

در واقع، به عنوان گویشوران زبان متوجه هستیم که چه توالی نحوی، خوش ساخت و چه توالی نحوی بدساخت و به اصطلاح غیردستوری است و یا از نظر ساختار نحوی چه کلماتی با چه کلماتی می‌توانند اصولاً هم نشین گردند (یا چه کلماتی را کدام کلمات تعریف می‌کنند). بعلاوه، از نظر روابط نحوی نیز بطور شهودی می‌دانیم که چگونه کلمات با هم ترکیب شده و تشکیل گروهها و گروهها تشکیل جملات را می‌دهند. با این حال، باید متذکر شد که شم^{۴۱} زبانی گویشوران در زمینه خوش ساختی (دستوری بودن) معمولاً قابل اعتمادتر از شم^{۴۲} زبانی آنان در مورد ساختار نحوی است.

۳- درست و غلط از دیدگاه زبان شناسی

در این بخش سعی می‌کنیم که بعضی از مفاهیم بنیادی زبان شناسی را که با سوء تفاهمهایی همراهند روشن نماییم. یکی از این مفاهیم بنیادی که در زبان‌شناسی و دستور زبان با سو تفاهم توأم است، مفهوم "دستوری بودن"^{۴۳} است. در این رابطه باید متذکر شد که مفهوم توصیفی "دستوری" بودن را با مفهوم تجویزی معادل آن یعنی "درست"^{۴۴} (صحیح) بودن نباید اشتباه کرد. بدین معنا که باید به زبان به عنوان دستگاهی نظام یافته نگاه کرد و قواعد حاکم بر آن را،

همانگونه که هستند، کشف و توصیف نمود. در واقع دستور یک زبان، توصیف توانش زبانی ذهنی و ژرف ساختی سخنگویان آن است. دستور زبانی که به صورت کتاب نوشته می‌شود قرار است که توصیف این دانش ناآگاه ذهنی اهل زبان باشد و نه برعکس. چنین دستوری در پی تعریف، و نه تجویز، دانشی است که اساس کاربرد واقعی زبان را در جامعه زبانی تشکیل می‌دهد. تجویز صورت یا صور به اصطلاح "درست" زبانی بهیچوجه نمی‌تواند معرف واقعیت زبانی باشد. بدین ترتیب زبان شناسی در توصیف جملات ویژه، آنها را ممکن است "دستوری" یا "غیردستوری" و یا "خوش ساخت" یا "بدساخت" در نظر گیرد؛ و از کاربرد مفاهیمی مثل "درست" و "نادرست" (صحیح یا غلط) اجتناب نماید.

برداشت نادرست دیگری که بسیاری از افراد در مورد زبان دارند، بحث در زمینه زبان گفتاری و نوشتاری است. در واقع همان‌گونه که اشاره شد آنچه که زبان شناسان در پی تعریف آن هستند "توانش" زبانی یعنی دانش زبانی اهل زبان می‌باشد که ماهیتی ذهنی دارد و بصورت گفتار و یا نوشتار ممکن است متجلی شود. زبان شناس اصولاً علاقمند بررسی توانش دستوری و انتزاعی سخنگویان زبان می‌باشد که بنیاد و اساس تجلیات مختلف فیزیکی آن است. بفرض اینکه گفتار و یا نوشتار ما بدور از هرگونه گرایشهای تجویزی و خطاهای ناشی از کنش زبانی و غیره باشد، آنگاه آن دو صورت زبانی می‌توانند عناصر پرارزشی را برای مطالعه ماهیت توانش زبانی در دسترس زبان شناس قرار دهند. با این حال زبان شناس فقط زبان گفتاری و یا زبان نوشتاری را توصیف نمی‌کند بلکه او "زبان" را (در کلیه صور متجلی فیزیکی واقعی آن) مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد. زبان به عنوان نهادی اجتماعی و نظامی پویا، همواره در عمل به طور کاملاً یکسان و یکدست بکار برده نمی‌شود؛ و همین امر ممکن است سؤ

تفاهمهای مختلف دیگری را در رابطه با ارتباط زبان و لهجه پیش آورد. هرگاه دستور زبان را، از دیدگاه چامسکی، به عنوان مدلی از شمّ زبانی گویندگان تلقی کنیم، آنگاه این سؤال مهم مطرح می‌گردد که اصولاً در مورد عدم توافق اهل زبان دربارهٔ خوش ساختی و یا ساختار جملات ویژهٔ زبان چه رویکردی را باید داشت؟ آیا زبان را بدون در نظر گرفتن بعد اجتماعی آن تعریف باید کرد و به "زبان‌شناسی غیراجتماعی"^{۳۵} پرداخت یا به درستی، کاربرد زبان و بعد اجتماعی آنرا به عنوان مؤلفه‌ای مهم در تعریف در نظر گرفت؟ یکی از فرضیه‌هایی که چامسکی در مورد مطالعهٔ زبان دارد، این است که جوامع زبانی یکدست‌اند. یعنی همهٔ سخنگویان زبان اساساً شمّ یکسانی در مورد خوش ساختی و ساختار جملات زبان دارند. به قول خود چامسکی: "تئوری زبانی، اساساً علاقه مند گوینده و شنوندهٔ آرمانی در جامعهٔ زبانی کاملاً یکدست می‌باشد."^{۳۶} با این حال میدانیم که جوامع زبان همواره یکدست نبوده و تمامی گویندگان بومی زبان کم و بیش مجموع عادات گفتاری و نحوهٔ گفتاری فردی^{۳۷} (یا لهجهٔ فردی) خود را دارند. در واقع، گفتار یا لهجهٔ فردی، سیستم زبانی فردی است که در نحوهٔ گفتار و یا نوشتار او در چارچوب سیستم یک زبان ویژه متجلی می‌شود و شامل ویژگیهای تلفظی، دستوری و واژگانی می‌باشد. بدین ترتیب گفتار یا لهجهٔ فردی مجموع عادات گفتاری یک فرد در یک زبان معین می‌باشد. بعلاوه در چارچوب هر جامعهٔ زبانی ویژه، گروههای زبانی مختلفی نیز وجود دارند. سخنگویان با زمینه‌های مشترک جغرافیایی یا طبقاتی ممکن است لهجه‌های^{۳۸} متفاوت داشته باشند و سخنگویان با زمینه‌های مشترک اجتماعی ممکن است گویش اجتماعی^{۳۹} واحدی را دارا باشند. مسأله "تغییرات زبانی" در چارچوب جامعه زبانی در "جامه شناسی زبان"^{۴۰} مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ و از آنجا که چنین مسائلی

اصولاً ماهیت نحوی ندارند، بنابراین از نظر تئوری موضوعاتی نیستند که در مرکز توجه نظریه نحوی قرار گیرند. برای اهداف عملی، بسیاری از زبان شناسان در تعریف زبان مادری خود به شمّ زبانی خود، به عنوان نماینده کل سخنگویان آن زبان، متکی می‌باشند؛ و بدین ترتیب دستور زبان پیشنهادی این زبان شناسان اساساً دستور زبان لهجه فردی خود آنان می‌باشد که به عقیده آنان مبین زبان مادری شان به طور کلی است.

نکته مهم دیگر در ارتباط با مفهوم "خوش ساختی" این است که به کدام علت و یا عللی جمله‌ای "بدساخت" یا "غیرعادی"^{۲۱} تلقی می‌شود. اینک بین جملاتی که از نظر عوامل غیر زبانی و "کاربردی" خلاف قاعده‌اند^{۲۲} و جملاتی که از دیدگاه "زبان شناختی بدساخت‌اند"^{۲۳} تمایزی باید قایل شد. مسلماً همواره مرزبندی و کشیدن خط قاطع بین آن دو در بعضی از موارد مشکل می‌نماید. به عنوان مثال جمله‌ای مثل: "میز از فرط خوشحالی آواز می‌خواند" از نقطه نظر دستوری درست است ولی از نظر کاربردی و نظام جهان بینی و عقاید ما در مورد جهان عینی و واقعی خلاف قاعده است (البته در اینجا ما خروج از هنجارهای زبانی و سازگاری یا عدم سازگاری مؤلفه‌های معنایی در ادبیات و شعر، برای خلق مطلبی بدیع و برانگیزنده را مطرح نمی‌کنیم که موضوع بحث سبک شناسی زبان است). مسلماً نباید تصور کرد که زمانی که جمله‌ای "از نظر کاربردی خلاف قاعده" باشد (یعنی مردم آنرا با توجه به باورها و فرهنگ و عقایدشان غیرقابل پذیرش دریابند)، آن جمله ضرورتاً از نظر زبان‌شناسی بدساخت است. در این زمینه ممکن است بین قابلیت پذیرش^{۲۴} و "خوش ساختی" جملات تمایزی قایل شد. این تمایز مربوط به تمایزاتی است که پیشتر بین توانش و کنش زبانی از سویی، و کاربرد شناسی و دستور زبان از سوی

دیگر، قایل شدیم. در واقع، اهل زبان در زمینه "قابلیت پذیرش" جملات داوریهایی دارند. هرگاه گوینده‌ای در مورد قابل پذیرش و یا غیرقابل پذیرش بودن جمله‌ای داوریهایی می‌کند، چنین داوریهایی ممکن است بر پایه علت‌های مختلفی باشد. یکی از آن علل، که پیشتر نیز بدان اشاره شد، این است که جمله ممکن است از نظر "کاربردی غیر عادی"^{۲۵} باشد (یعنی فکری را برساند که به نظر اهل زبان، نابهنجار و غیرقابل پذیرش است) ولی از نظر زبان‌شناسی ضرورتاً بدساخت نباشد. از سوی دیگر ممکن است سخنگویی جمله‌ای را که از نظر کاربردی غیرعادی نیست، غیرقابل پذیرش دریابد. حال آیا این بدان معنی است که جمله مورد نظر از نظر زبان شناسی بدساخت است؟ ضرورتاً چنین نیست. شاید گویشور زبان دقت نکرده و یا به علت خستگی یا هر دلیل دیگر تمرکز حواس نداشته و تعجیل در داوری نموده است. در چنین مواردی، بی‌گمان، کنش زبانی او انعکاسی ضعیف از توانش زبانی او خواهد بود؛ و همچنین ممکن است در قضاوتش تحت تأثیر دستور سنتی تجویزی قرار داشته است. در واقع، در چنین مواردی عامل کنشی (مثل آموزش تجویزی کلاسی) در توانش طبیعی سخنگوی زبان دخالت داشته و داوریهای مربوط به قابل پذیرش بودن از سوی گویشور زبان نمی‌توانند انعکاس دقیق ساختار زبان مربوط باشند. این واقعیت در مورد سایر داوریها در زمینه صورت و معنی نیز صحیح می‌باشد.

به طور خلاصه، اهل زبان توانائی داوری در زمینه قابلیت پذیرش جملات زبان را دارند، ولی چنین داوریها، بخاطر وجود عوامل کنشی متعدد، زیاد قابل اعتماد نیستند. به عنوان مثال جمله‌ای را که گویشور زبان به عنوان جمله غیرقابل پذیرش تلقی می‌کند، ممکن است در بافت مناسب کاملاً خوش ساخت باشد. با تجرید عوامل معلوم کنشی، زبان شناس می‌تواند این داوریهای کنشی را

به صورت شم زبانی بنیادی در مورد جملات و قابلیت پذیرش آنها تعبیر کند، که کلید فهم ماهیت توانش زبانی می‌تواند قرار گیرد. با این حال در زبان شناسی و بررسی زبان چنین فرض می‌کنیم که ما با گویندگان و گویشورانی سروکار داریم که بدور از محدودیتهای کنشی بوده و بدین ترتیب کنش زبانی آنان مستقیماً توانش زبانی شان را منعکس می‌کند و داوریهای آنان در زمینه قابلیت پذیرش جملات زبان مستقیماً شم زبانی این عده را در مورد خوش ساختی جملات نشان می‌دهند. به بیان دیگر، به طور کلی چنین فرض می‌کنیم که اهل زبان داوریهای کاملی در مورد خوش ساختی جملات زبان دارند.

با پذیرش اینکه اهل زبان خطاهای کنشی ندارند، باز بسیار مشکل است که به وضوح چرایی "غیرعادی" بودن یک جمله بدساخت را واقعاً توجیه نماییم. مثلاً روشن کنیم که غیرعادی بودن از نقطه نظر کاربردی است یا از لحاظ معنایی یا نحوی. البته طبیعی است که این مسأله را می‌توان به شم گویشوران زبان واگذار کنیم. در این صورت این سؤال مطرح می‌شود که آیا اهل زبان می‌توانند داوری کنند که بدساختی یا خارج از هنجار بودن جمله ناشی از کدام عامل معنایی، کاربردی، سبکی، نحوی و غیره است؟ روشن است که چنین پرسشی از گویشور زبان اصولاً صحیح نیست، چرا که در اکثر مواقع پاسخ او چنین خواهد بود: "به نظر صحیح می‌رسد" یا "به نظر غیرعادی می‌رسد"، بی آنکه مقدم بر تئوری بتواند توجیه کند که چگونه و چرا جمله به نظر او صحیح یا غیرعادی می‌رسد. در توضیح این مطلب باید اضافه کرد که توانش زبانی ما، همان گونه که قبلاً نیز گفتیم، دانشی ناآگاه است که هر سخنگوی زبان الزاماً به آن دسترسی آگاهانه ندارد. اصولاً نگارش دستور زبان (و یا بحث دستوری در مورد زبان) نیز عینیت بخشیدن به آن دانش ناآگاه در مورد زبان می‌باشد. بنابراین، افرادی در

قلمرو نظری زبان می‌توانند وارد بشوند و در زمینه ماهیت نظام زبان داوری کنند که دستور زبان مربوط را خوانده باشند و یا زبان شناس بوده و به روابط حاکم بر ساخت زبان واقف باشند. درستی یا نادرستی نظرات زبانی این افراد نیز بستگی به این دارد که تا چه حد نظرات مذکور منعکس کننده دقیق قواعد ذهنی اهل زبان می‌باشند. بنابراین جای شگفتی نیست که اهل زبان نتوانند بروشنی معلوم کنند که چرا جمله ای از نظر کاربردی، معنایی یا نحوی بدساخت است. چرا که این مفاهیم، اصطلاحاتی هستند که از نظریه زبان‌شناسی گرفته شده و مانند کلیه اصطلاحات نظری برای کسانی که با آن نظریه آشنایی ندارند، بی معنا هستند. در واقع، گویشور فقط داوریهایی در مورد قابلیت پذیرش دارد که زبان شناس آنها را به صورت داوریهایی در مورد خوش ساختی تعبیر و تفسیر می‌کند. بعلاوه، به عهده زبان شناس است که بر پایه سازمان بندی درونی تئوری خود معین کند که نوع ویژه ای از بدساختی در چارچوب تئوری او مربوط به کدام مقوله است. با این حال در بسیاری از موارد، روشن کردن چرایی بدساختی یک جمله بسیار مشکل است؛ چرا که اساساً نمی‌توان گفت که مقولات آشنای ما، در توجیه داوری ما، مقولات زبانی مناسبند در واقع، مرزبندی بین دستور زبان و معنا و نیز مرز بین دستور زبان و کاربردشناسی، و همچنین خط مرزی بین معناشناسی و کاربردشناسی همواره روشن نیست و زبان شناس این خط مرزی را ممکن است به انحاء مختلف بکشند. مرز بندی و رابطه بین نحو و معناشناسی، یا رابطه بین «صورت زبانی»^{۴۶} و «صورت منطقی»^{۴۷}، یکی از مسایل مطرح در تئوری زبان شناسی معاصر است که به طور گسترده، بویژه در تئوری حاکمیت و وابستگی، مورد بحث می‌باشد^{۴۸}. مسلماً در بسیاری از موارد تمایز بین جملاتی که از نظر کاربردی یا معنایی و یا نحوی غیر عادی هستند، کم و بیش روشن

است؛ با این حال با توجه به تعاریف مفاهیم "غیر دستوری بودن" و "بند ساخت بودن از نظر معنا شناسی" باید در بیان نظرات متناقضی مانند: "چنین جمله ای غیر دستوری (غلط) است، زیرا مفهومی ندارد." محتاط بود.

۴- توانش زبانی : دانش ناآگاه در زمینه زبان

بیشتر گفتیم که اهل زبان در واقع مجموعه محدودی قاعده یاد می گیرند و به کمک آن می توانند زبان را قالب ریزی کرده سخن بگویند، و یا قالب شکنی کرده و بفهمند. و نیز اشاره کردیم که به آن مجموعه قواعد، دستور زبان (در مفهوم ذهنی آن) یا توانش زبانی گفته می شود. حال اضافه می کنیم که بارزترین جنبه توانش زبان "خلاقیت" آن، یعنی توانایی اهل زبان در تولید و فهم جملات و "گفته های نو"^{۴۹} است که ضرورتاً شباهت فیزیکی به جملات و گفته های سابق ندارند. یعنی عناصر جملات و گفته های نو شباهتی با جملات و گفته های قبلی نداشته و تکرار واژه به واژه هیچ جمله یا گفته قبلی نیستند. در واقع، به عنوان اهل زبان، می توانیم انواع جملات تازه خوش ساخت، ناهنجار و حتی غیر قابل تصور در عالم واقع را تولید یا درک کرده و یا به لفظ دریاوریم و یا داوریهایی در مورد قابلیت پذیرش و ساختار آنها، به عنوان شنونده داشته باشیم. چامسکی معتقد است که این خلاقیت ضروری زبان، نشان می دهد که زبان آموزی از طریق "تقلید" صرف عملی نمی شود و تصویری که روان شناسان رفتارگرا در مورد زبان آموزی و ایجاد "مجموعه عادات زبانی"^{۵۰} تازه ارائه می دهند تصویر روشن و کاملی نمی تواند باشد. چامسکی معتقد است:

اصطلاحات رفتارگرایی ("انگیزش"، "پاسخ"، "عادت"، "انعکاس مشروط"، "تقویت" و جز آن) هرچند ممکن است معانی دقیق و روشنی یافته باشند (و در کاربرد در زمینه های محدودتر، معانی دقیق و روشنی هم یافته اند)،

چون عملاً در مورد زبان بکار برده شوند، چنان‌کس دار هستند که بر هر چیزی ممکن است اطلاق شوند، و از این رو یکسره از محتوای تجربی خالی اند.^{۵۱}

به نظر چامسکی، رفتارگرایان در ابراز عقاید خود در مورد زبان به مفاهیم و اصطلاحات رفتارگرایی متوسل می‌شوند، بی‌آنکه بتوانند به طور کامل واقعیت مورد بحث را تبیین نمایند و یا توجیه علمی و درستی از «خلاقیت» زبان بدهند. در واقع، آنچه به عنوان زبان در کاربرد روزمره و عادی آن به کار می‌بریم اکثراً ساختارهای نوی هستند و تکرار مطالب قبلی، و یا از نظر الگو دقیقاً شبیه به جملات پیشین ما نیستند. بدین ترتیب در جریان کلی فراگیری زبان، خلاقیت و نوآوری - و نه ساختارهای مبتنی بر عادت - داریم که ویژگی بسیار مهم هر زبان انسانی است.

حال اگر زبان از طریق تقلید آموخته نمی‌شود، پس مکانیزم فراگیری زبان چیست؟ چامسکی معتقد است که برای توجیه توانایی اهل زبان در تولید و فهم جملات، باید فرض کنیم که کودک زبان آموز در مواجهه با مجموعه داده‌های ویژه‌زبانی (مثلاً سخنان و گفتار افراد محیط خود)، مجموعه اصول همگانی در زمینه نحوه ساخت، تعبیر و تلفظ جملات را از همان داده‌ها انتزاع می‌کند. این اصول (یا قواعد) بایستی ماهیتی عام داشته باشند تا به کودک توانایی ساخت، تعبیر و فراگویی جملاتی را که قبلاً بدانها برخورد نکرده‌اند بدهند. به عبارت دیگر، فراگیری زبان، اصولاً شامل فراگیری موارد زیر خواهد بود:

الف: مجموعه قواعد نحوی که نحوه ساخت جملات را از گروهها و گروهها را از واژه‌ها نشان می‌دهد. ب: مجموعه قواعد صرفی (ساختوازی) که نحوه ساخت واژه‌ها را از تکواژها (کوچکترین واحدهای معنی‌دار زبان) نشان می‌دهد. ج: مجموعه قواعد واجی که بیانگر نحوه تلفظ واژه‌ها، گروهها و

جملات می باشد. د: مجموعه قواعد معنایی که معانی واژه ها، گروهها و جملات را نشان می دهد.

نظر چامسکی، در مورد "قاعده مند بودن" زبان آموزی همان مطلب فوق الذکر است. بدین ترتیب، وظیفه زبان شناس در توضیح این جنبه خلاق توانش دستوری، فرموله کردن مجموعه قواعد نحوی، صرفی، واجی و معنایی است. بعلاوه، از نظر چامسکی، فراگیری زبان نیز مستلزم فرموله کردن مجموعه مناسبی از قواعد نحوی، صرفی، واجی و معنایی از سوی کودک زبان آموز می باشد. در تایید قاعده مند بودن فراگیری زبان، چامسکی متوجه "قیاس" گسترده ایست که کودکان در تولید زنجیره های زبانی انجام می دهند؛ و در این فرایند، گاه تعمیم افراطی نیز ممکن است به عمل آورند که حاصل آن خطاهای^{۵۲} متعددیست که در اوایل زبان آموزی مکرر رخ می دهد. قیاس و خطاهای زبانی کودکان، در فرایند فراگیری زبان نشانگر این واقعیت اند که کودکان در جریان زبان آموزی مجموعه قواعد واجی و صرفی و نحوی را از پیکره زبانی که در معرض آن قرار می گیرند استخراج و فرموله می کنند و در این فرایند ممکن است "حدس اشتباه" و نادرستی نیز انجام دهند؛ و جملات و ساختارهایی را تولید کنند که غیر دستوری بوده و یا در زبان بزرگسالان به کار نمی روند. به هر حال، وجود چنین جملات و ساختارهای نادرست، که به تدریج اصلاح می شوند، مویذ این واقعیت است که فرایند زبان آموزی فعالیت قاعده مند و خلاق توسط کودکان است.

خلاصه اینکه، در فراگیری زبان، در واقع مجموعه ای از قواعد نحوی، معنایی، صرفی، واجی و غیره یادگرفته می شوند که سیستم منسجمی از قواعد مجموعه ای از قواعد را تشکیل می دهند که اصوات را به نحو ویژه ای با معانی

مربوط می‌سازند. توانش دستوری اهل زبان در چارچوب چنین سیستمی متشکل از قواعد ساخت جمله، تعبیر و فراگویی جمله و غیره قابل تعریف است. بدین ترتیب، زبان‌شناسی که در پی تعریف دستور زبانی است، در واقع فرضیه‌ای را در رابطه با این "دستگاه فراگرفته"^{۵۳} مطرح می‌کند.

گفته می‌شود دستور زبانی که شامل مجموعه فرموله شده روشن و دقیق قواعد نحوی، معنایی، صرفی و واجی باشد و نحوه ساخت، تعبیر و تلفظ مجموعه جملات را مشخص نماید، آن مجموعه را "تولید"^{۵۴} کرده است. چنین دستور زبانی "دستور زایا"^{۵۵} نامیده می‌شود. بعلاوه، برای اینکه دستور زبانی، "کارآ"^{۵۶} باشد باید فقط کلیه جملات خوش ساخت زبان را تولید نماید (یعنی فقط کلیه جملات خوش ساخت زبان، و نه جملات بد ساخت، را تولید کند و در ضمن مشخص نماید که چطور آنها را باید ساخت، تعبیر کرد و یا به لفظ در آورد).

حال این سؤال مطرح است که در یک زبان ویژه چند جمله خوش ساخت داریم؟ مطابق استدلال چامسکی، مجموعه جملات خوش ساخت در هر زبان طبیعی "بی نهایت" است. این امر از این واقعیت ناشی می‌شود که محدودیت نظری در زمینه طول جملات زبان وجود ندارد (گرچه مسلماً ممکن است ما محدودیتهای کنشی در عمل داشته باشیم). اصولاً ما طولانی‌ترین جمله را در زبان نداریم و با افزودن عناصر زبانی مختلف دیگر، می‌توانیم آن را طولانی‌تر کنیم. در واقع جملات خوش ساخت هر زبان طبیعی مجموعه نامحدودی را تشکیل می‌دهند و ما توانایی داوری در مورد پذیرش این مجموعه جملات بی نهایت را نداریم؛ گرچه اساس و بنیاد اخذ چنین توانش خلاق و گسترده‌ما، تجربه زبانی محدود بوده است. یعنی کودک، زبان را در طی زمانی

محدود و بر بنیاد پیکره زبانی محدود فرا می گیرد و به توانشی نامحدود در تولید و فهم بی نهایت جمله نایل می گردد.

نتیجه می گیریم که وظیفه زبان شناسی که دستور زبانی را تدوین می کند که بیانگر توانش زبانی اهل زبان باشد، در واقع تعریف مجموعه قواعد محدودی است که می تواند نحوه ساخت، تعبیر و تلفظ مجموعه بی نهایت جمله خوش ساخت زبان را نشان دهد.

۵- شناخت قواعد زبان

در بخشهای پیشین گفتیم که فراگیری توانش زبانی شامل فراگیری مجموعه ای محدود از قواعد می باشد که مجموعه بی نهایت جملات خوش ساخت زبان را تولید می کند (یعنی شامل نحوه ساخت، تلفظ و تعبیر معنایی آنها است). حال این سؤال مطرح است که این مجموعه قواعد محدود زایا چیست؟ آیا منبع اطلاعاتی ما می تواند گویشوران و سخنگویان مسلط به زبان مورد بحث باشند؟ بی گمان، پاسخ روشن است: گویشوران و سخنگویان، به طور کلی دانش ناآگاه در مورد قواعد زبان دارند؛ و به عنوان افراد غیر متخصص در زبان شناسی نمی توانند آگاهانه آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند و دلیلی نیز وجود ندارد که تصور کنیم که این دانش درزمینه قواعد را بتوانند آگاهانه توضیح دهند.

حال اگر اهل زبان نمی توانند نقش مستقیم چنین منبع ارجداری را، در مورد ماهیت قواعد زبان، داشته باشند، پس چطور به آن مجموعه قواعد می توان رسید؟ در واقع زبان شناس نیز، مانند سایر دانشمندانی که در زمینه های علمی ویژه فعالیت می کنند و علاقه مند کشف قوانین یا انتظامات در زمینه هایی هستند که مستقیماً قابل مشاهده و تجزیه و تحلیل نمی باشند، به طور غیر

مستقیم به مطالعه داده‌ها و واقعیات زبانی می‌پردازد و به ترتیب در زمینه‌های زیر تحقیق می‌کند:

(الف) تجربه مقدماتی: گردآوری مجموعه‌ای از داده‌ها در ارتباط با پدیده تحت مطالعه.

(ب) طرح فرضیه یا هیپوتز: فرض مجموعه اصول (قواعدی) که داده‌ها را تبیین می‌کند.

(ج) تجربه وسیع برای واری فرضیه: بررسی قواعد مفروض با داده‌های بیشتر.

(د) کشف قانون.

(ه) تنظیم نظریه یا تئوری.

به طور کلی، نخستین گام در کشف واقعیت، تجربه مقدماتی و گردآوری داده‌ها در ارتباط با مطلب مورد بررسی است. در زمینه زبان‌شناسی دو نوع داده زبانی برای فرموله کردن دستور به کار می‌رود. نوع اول، نمونه ضبط شده گفتارها یا متون است. این نمونه به طور فنی «پیکره گفته‌ها»^{۵۷} نامیده می‌شود. در این مورد، فرض چنان است که به طور کلی مردم جملات خوش ساخت می‌گویند و می‌نویسند (گرچه این امر کم و بیش ساده‌انگاری مطلب است). نوع دومی از داده‌ها که زبان‌شناسان در تنظیم دستور زبان به آنها متوسل می‌شوند «شم زبانی گویشوران» است. در این مورد از گوینده بومی زبان سؤالهای متعددی در زمینه‌های مختلف مربوط به معنا، فراگویی، صرف و نحو و غیره پرسیده می‌شود. هدف این سؤالها «استخراج»^{۵۸} و استنباط داوری در مورد خوش ساختی عناصر زبانی دریافت مناسب از سوی گوینده بومی زبان است. به همین علت، این فن به اصطلاح «استخراج» نامیده می‌شود. روش استخراج

معمولترین روش در زبان شناسی است؛ گرچه برای اهداف علمی، بسیاری از زبان شناسان به کاربرد توأم هر دو روش "پیکره گفته ها" و "استخراج" معتقدند. مرحله بعد تعیین اصول توجیهی است که مبین داده های موجود زبانی باشد. در این مرحله بر اثر تجربه مقدماتی، نمودها و واقعیتهایی مورد توجه قرار می گیرند که ظاهراً با یکدیگر ارتباط منطقی و اصولی ندارند و راه حلی را نشان نمی دهند. از این رو محقق با استفاده از داده های موجود و به یاری خیال و حدس سنجیده و آگاه خود، به آنها نظام می بخشد و راه حل یا تبیین موقتی را برای مساله مورد بررسی ارائه می کند. این راه حل موقت "فرضیه" یا هیپوتز نامیده می شود. متأسفانه در زبان شناسی مجموعه روالهای استقرایی شناخته شده ای که زبان شناس، یا هر فرد دیگر، برای نیل به کلیت هایی به کار گیرد، وجود ندارد. تنها روشی که در این مورد به کار می رود "حدس" آگاهانه و سنجیده اصل یا قاعده ای است که می تواند مبین و توجیه گر پدیده ویژه زبانی باشد. (در این زمینه زبان شناسان علاقه مندند که به جای واژه "حدس" از "تدوین فرضیه ها" نام ببرند).

فرضیه یا هیپوتزی که تجربه در پی آن نباشد ارزش علمی چندانی ندارد، همچنان که تجربه بدون فرضیه هم فاقد اعتبار علمی است. بنابراین، زبان شناس بعد از تدوین فرضیه به قصد تشخیص صحت و سقم فرضیه خود، آن را با تجربه های متعدد دیگر مورد سنجش قرار می دهد. بدین ترتیب، او برای ارزیابی کارآئی و جامعیت و صحت فرض خود، داده های بیشتر زبانی را گردآوری کرده و قاعده یا قواعد مفروض را آزمایش می کند و احیاناً تغییراتی در آنها می دهد و دوباره آزمایش به عمل می آورد تا به دقیقترین و جامعترین قاعده یا قواعد برسد.

اگر فرضیه با تجربه تایید شود به صورت قانون علمی که بیان روابط و وجوه کلی واقعیت است در می آید. حال اگر بتوان چند قانون علمی را به همدیگر مربوط ساخت و تعمیم داد، نظریه وسیعتری فراهم می شود که شمار زیادی از نمودهای متفاوت را می تواند تبیین نماید. بدین ترتیب، برای "کشف" قواعدی که اساس و بنیاد توانش سخنگویان را تشکیل می دهند، زبان شناس داده های زبانی در رابطه با جنبه های ویژه ای از توانش را گردآوری کرده، آنگاه فرضیه ای را تدوین می نماید؛ و سپس با داده های زبانی بیشتر آزمایش کرده و آنرا اصلاح می کند. فرض اصلاح شده را باز با داده های زبانی بیشتر و بیشتر آزمایش می کند و بالاخره به تدریج به مجموعه قواعد دقیق و جامع تشکیل جمله، نحوه تلفظ و تعبیر جملات می رسد و بدین ترتیب، در میان داده های گوناگون و متعدد زبانی، نظمی برقرار می کند و به اصطلاح در کثرت وحدت می یابد. این مجموعه قواعد، می تواند اساس و بنیاد دستور زبان نهایی او باشد.

نتیجه گیری

زبان شناسی برون زبانی متوجه فرم زبان بوده و ساختارها، الگوها و شواهد زبانی را گردآوری می کنند و به طبقه بندی و توصیف ویژگیهای آنها می پردازد. بدین ترتیب زبان به عنوان مجموعه ای از جملات زبان تلقی می شود که مستقل از خصوصیات و ویژگیهای ذهن ادراک می گردند. دانش درون زبانی، زبان را به عنوان ویژگی ذهن انسانی در نظر می گیرد و به بررسی دانش زبانی و نظام موجود در ذهن یا مغز اهل زبان می پردازد. تفاوت بین توانش زبانی و کنش زبانی به نحوی به تفاوت بین این دو رویکرد ارتباط دارد.

در زمینه درست و غلط از دیدگاه زبان شناسی، مفهوم توصیفی "دستوری" بودن را با مفهوم تجویزی "درست" بودن نباید اشتباه کرد. بدین ترتیب زبان شناس در توصیف جملات زبان، ممکن است آنها را "دستوری" یا "غیر دستوری" و یا "خوش ساخت" و "بد ساخت" در نظر گیرد و از کاربرد مفاهیمی مانند "درست" یا "نادرست" (صحیح یا غلط) اجتناب نماید. بعلاوه بین جملاتی که از نظر عوامل غیر زبانی و کاربردی خلاف قاعده اند و جملاتی که از دیدگاه "زبان شناسی بد ساخت" اند از سویی و بین "قابلیت پذیرش" و "خوش ساختی" جملات از سوی دیگر تمایزی باید قایل شد.

نکته مهم دیگر این است که خلاقیت زبانی را باید به عنوان بارزترین جنبه توانش زبانی در نظر گرفت. همین خلاقیت نشان می دهد که زبان آموزی از طریق تقلید صرف عملی نمی شود و مجموعه عادات نوین زبانی مورد اشاره روان شناسان رفتارگرا بیانگر دقیق و جامعی از زبان نمی تواند باشد. در واقع ما در جریان زبان آموزی، خلاقیت و نوآوری، و نه ساختارهای مبتنی بر عادت،

داریم؛ و وظیفهٔ زبان‌شناسی که دستور زبانی را تدوین می‌کند که اصولاً باید بیانگر توانش زبانی اهل زبان باشد، در واقع تعریف مجموعه قواعد محدودی است که می‌تواند نحوهٔ ساخت، تعبیر و تلفظ مجموعه بی‌نهایت جمله خوش ساخت زبان را نشان دهد.

یادداشتها و منابع

- 1- Transformational Generative Grammar
- 2- Chomsky, N. 1957. Syntactic Structures. The Hague: Mouton.
- 3- Surface Structure
- 4- Deep Structure
- 5- Chomsky, N. 1965 Aspects of the Theory of Syntax. Cambridge, Massachusetts: M.I.T. Press.
- 6- Extended Standard Theory
- 7- Government and Binding (GB) Theory
- 8- Chomsky, N. 1981. Lectures on Government and Binding. Dordrecht: Foris.
- 9- Chomsky, N. 1986. Knowledge of Language: Its Nature, Origin & Use. New york: Praeger.
- 10- Chomsky, N. 1986. Barriers. Cambridge, Mass. : M.I.T. Press.

۱۱- این مقاله با الهام از کتاب :

Radford, A. 1996. Trasformational Grammar. Cambridge University Press.

به نگارش درآمده است.

۱۲- Bloomfield, Leonard (1887 – 1949) زبان شناس برجسته آمریکایی

که آرای زبان شناختی او، به ویژه در سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ کلیه مطالعات زبان شناسی را تحت الشعاع خود داشتند. کتاب کلاسیک او در زبان شناسی بنام “زبان” Language که در سال ۱۹۳۳ انتشار یافت، نخستین اثر در زمینه نظریه های زبان شناسی و کاربرد آنهاست، به اعتبار شیوه کار بلو مفید در کاربرد تکنیکهای تشخیص و طبقه بندی مولفه های ساختمان جمله، او را “ساختگرا” نامیده اند. از دیدگاه روان

شناسی زبان، و مخصوصاً در بررسی معنا، بلومفیلد گرایشی سخت به رفتار گرایی دارد.

13- Chomsky, N. 1986. Knowledge of Language: Its nature, Origin & Use. New york: Praeger. P. 20.

14- Competence

15- Performance

16- Constitutive

17- Regulative

18- Universal Grammar (UG)

۱۹- Saussure, F. de. (1957-1913) زبان شناس برجسته سویسی که

نظرات زبان شناسی او پایه های استوار زبان شناسی معاصر و ساختگرایی را تشکیل می دهند. کتاب سوسور

Course in General Linguistics. 1959. N.Y. MacGraw Hill.

همانند انقلاب کپرنیک در زبان شناسی تلقی می شود و رگه هایی از افکار فن

هومبولت و امیل دورکیم در زبان شناسی سوسور ملاحظه می شوند. ر.ک.:

Robins, R.H. 1976. A Short History of Linguistics. Longman. Pages: 200-201.

دو بعد بنیادی زبان شناسی در زمانی و همزمانی، تمایز بین "زبان" *la langue* و "گفتار" *la parole*، نظامدار بودن زبان، صورت زبانی (در برابر ماده آن)، دو بعد همنشینی و جانشینی و غیره، مفاهیم مهم در زبان شناسی می باشند که در تقریرات سوسور از نظر ساختگرایی توضیح داده می شوند.

20- *la langue*

21- social fact

22- *la parole*

23- Contrastive Distribution

۲۴-) Pike, K.L. (1912-) پایک، زبان شناس آمریکایی، بنیانگذار "تحلیل نظریه نقشگاهی" Tagmemics است که تاکید روی رابطه بین فرمهای زبانی و نقشهای آنها دارد.

۲۵- Sapir, E. (1884-1939) ادوارد ساپیر، زبان شناس - مردم شناس آمریکایی است که آرای زبانی او (به ویژه در مورد ساخت زبانهای سرخپوستان) به همراه نظرات فرانس بواز (Boas, F. (1858-1942) آمریکایی در شکل گیری نخستین پایه های زبان شناسی ساختگرای آمریکایی سخت موثر افتاد.

26- Grammatical Competence

27- Pragmatic Competence

28- Pragmatics

29- Intuition

30- Well-formedness

31- Structure

32- Structural Break

33- Grammaticality

34- Correct

35- asocial linguistics

36- Chomsky, N. 1965. Aspects of the Theory of Syntax.

Cambridge. Mass.: MIT Press. Page 3.

37- Idiolect

38- Dialect

39- Sociolect

40- Sociolinguistics

41- Odd

42- Pragmatically anomalous

43- Linguistically ill – formed

44- Acceptability

45- Pragmatically odd

46- Linguistic form

47- Logical form

۴۸- برای توضیح بیشتر در مورد قلمرو و رابطهٔ نحو و معناشناسی از دیدگاه “

تئوری حاکمیت و وابستگی”، ر. ک.:

Webelhuth, G. (ed.). 1996. Government and Binding and the Minimalist Program. Cambridge, Mass.: Blackwell Publishers Inc. Pages 127-132.

49- novel utterances

50- set of linguistic habits

۵۱- سمیعی ، احمد (ترجمه) . چامسکی ، (تالیف جان لاینز)، تهران، شرکت

سهامی انتشارات خوارزمی ، ۱۳۵۷، ص ۱۰۳.

52- Errors

53- Internalised system

54- Generate

55- Generative Grammar

56- Adequate

57- Corpus of utterances

58- Elicit

منابع و ماخذ

الف - فارسی

- ۱- حق شناس، علی محمد (ترجمه). تاریخ مختصر زبان شناسی (تالیف: آر. اچ. روبینز). تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- ۲- سمیعی، احمد (ترجمه)، چومسکی (تالیف: جان لاینز)، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷.
- ۳- سهیلی، ابوالقاسم و سایرین (ترجمه)، زبان شناسی نوین: نتایج انقلاب چومسکی (تالیف: نیل اسمیت و دیردری ویلسون). تهران، انتشارات آگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
- ۴- لاجینی، کوروش و قائمی، فرید (ترجمه)، درآمدی بر دستور جهانی چامسکی (تالیف: ویویان جیمز کوک)، تهران، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، تابستان ۱۳۷۴.

ب - انگلیسی

- 1- Bolinger, D. 1975. Aspects of Language. New york: Harcourt Brace Jovanovich Inc.
- 2- Chomsky, N. 1965. Aspects of the Theory of Syntax. Cambridge, Mass.: M.I.T. Press.
- 3- Chomsky, N. 1986. Knowledge of Language: Its Nature, Origin and Use. N.Y. Praeger.
- 4- Crystal, D. 1991. The Cambridge Encyclopedia of Language. Cambridge: Cambridge University Press.

- 5- Lyons, J. 1990. Language and Linguistics: An Introduction. Cambridge University Press.
- 6- Radford, A. 1996. Transformational Grammar. Cambridge University Press.
- 7- Richards, J. C. et al. 1992. Longman Dictionary of Language and Applied Linguistics. Essex: Longman.
- 8- Weibelhuth, G. (ed.). 1996. Government and Binding and the Minimalist Program. Cambridge, Mass.: Blackwell Publishers Inc.

